

پرویز دوائی

یادنگار روزهای از یاد رفته!

از اهل سینما و دستداران فیلم در ایران، کمتر کسی است که پرویز دوائی را نشناسد. همه یا نقد و نوشته‌ای از او خوانده‌اند؛ و یا در مناسبات دوستانه و همکاری، از نقطه نظرات و راهنمایی‌های او بهره برده‌اند. مسعود کیمیایی بارها گفته است که: گذرش از «بیگانه بیا» به «قیصر»، بر اثر حرف پرویز دوائی بوده است.

اصولا و اینطور که معلوم است، دنیای سینما در هر جای جهان، به دو قطب عمده «سینماگر» و «منتقد فیلم» تقسیم شده و می‌شود. تماشایی و مخاطب، طیفی است که در پهنایی گسترده بین این دو قطب نشسته و قرار می‌گیرد. از آنجا که علیرغم حضور حدود یک‌صد ساله سینما در ایران، عمر سینمای جدی و مطرح به چند دهه بیشتر بالغ نمی‌شود؛ طبعاً «نقد نویس فیلم»، به‌مصادق آن که غربال به‌دست دارد، با چند گام فاصله از پی کاروان سینماگران معاصر آمده و می‌آید.

پرویز دوائی در تاریخ نقد نویسی سینما در ایران، از سردمداران و نسل اولی‌ها این فن محسوب می‌شود. او که در دوره‌ای برای مجله «سپید و سیاه» می‌نوشت، طبق فرم صفحه‌بندی مجله، نقدهایش با امضای «پیام»، در صفحات آخر مجله به چاپ می‌رسید. در نزد اهل سینما و دستداران فیلم معروف بود که: «خریداران مجله، آن‌را از چپ به راست ورق می‌زدند؛ چون نقدهای دوائی در آخرین صفحه آن چاپ می‌شد.»

در جهان سینمای ایران، - گرچه در جاهای دیگر چندان معمول نیست - همچنین بوده‌اند کسانی از سینماگران و فیلم‌سازان که از جایگاه خود، پلی به دیگر سوی کشیده‌اند و در ضمن به‌عنوان منتقد فیلم هم، نقد و نظری نوشته و خود را شناسانده‌اند؛ چنان که از این سو نیز بوده‌اند نقد نویس‌های حرفه‌ای فیلم که عاقبت یا به وسوسه، و یا برای کسب تجربه، قلم و کاغذ گذاشته و به بیشتر در هیئت کارگردان، به وادی سینماگران کوچیده‌اند. پرویز دوائی اما، همیشه و همه‌جا در اذهان عموم سینماورها و سینماگرها، در کسوت مرد قلم و نقدهای خوب و منصف، شناخته شده و هست. گرچه امکان ندارد شما تاریخ فصل نوین سینمای معاصر ایران - یعنی از قیصر به بعد - را بخوانید؛ و یا پای مطرح‌ترین کارگردان‌های این دوره بنشینید و جای از آن، نام پرویز دوائی را نبیند یا نشنوید.

او که نامش پای هر نوشته و نقدی کافی بود تا فیلمی تازه اکران شده، اعتبار بیابد، و یا برعکس از چشم بیفتد؛ با حسی از دلسوزی و مسئولیت، و با نیتی خیر، برای هرچه بهتر شدن جریان و فضای فیلم‌سازی - علیرغم اینکه شاخص‌ترین نام در جبههٔ منتقدان سینما و فیلم است - در پشت صحنه، دستی به مدد و همدلی، همراه کارگردان‌های جوان و تازه پا گرفته می‌کند؛ و با اعتبار کلام و جایگاه معتبری که به‌عنوان منتقد فیلم و صاحب‌قلم دارد، ضمن حمایت و تشویق، به شکل‌گیری واقعی هویت سینمای معاصر ایران کمک می‌کند.

هنوز خاطرهٔ نقدهای جاندار او را در مجلهٔ سپید و سیاه که برای از جمله فیلم «خداحافظ رفیق»، اولین فیلم امیر نادری نوشت، یاد دوستداران سینما هست. نوشتهٔ او با عنوان «خسته نباشی رفیق» اولین نقدی بود که در باره این فیلم نوشته و به‌چاپ رسید. فیلمی که مردم، جز ترانهٔ متن آن، یعنی «جمعه» با صدای فرهاد، شعر شهیار قنبری و موسیقی اسفندیار منفردزاده، هیچ شناخت دیگری از عوامل آن، امیر نادری (کارگردان)، سعید راد، ذکریا هاشمی، وجستا (بازیگران)، و یا علیرضا زرین‌دست (فیلم‌بردار) نداشتند.

پرویز دوائی که خود در روزهای سخت و تنگی که امیر نادری برای ساختن این فیلم از سر می‌گذراند، بارها برای کمکش کمر همت بسته بود و او را چه در نوشتن سناریو، و چه در توصیه به دوستان و دیگر دست‌اندرکاران سینما کمک کرده بود؛ قصد آن داشت که به اعتبار قلم و نامی که در نزد اهل سینما دارد، هم امیر نادری، و هم این نوع از سینما را که نادری آغازگر آن بود، ضمن معرفی، حمایت و تثبیت هم بکند. خصلتی که از ویژگی‌های انسانی پرویز دوائی است و چندان ربطی به حرفهٔ نقدنویسی‌اش ندارد.

درگیر شدن و جنجالی که سر این فیلم و نقد، بین دوائی و اسماعیل جمشیدی، نویسندهٔ دیگر مجله سپید و سیاه سر گرفت، شاید هنوز گوشهٔ ذهن و خاطرهٔ خیلی از سینما‌روهای آن روزگار مانده است. از «خداحافظ رفیق» و حواشی آن شاید وقتی دیگر و سر فرصت بنشینیم و بنویسم.

اینجا بسنده کنیم به همین اندک، و به پرویز دوائی که حالا نزدیک به سی سال می‌شود رحل اقامت را در شهر «پراگ» انداخته و گرچه سر و مویی سفید کرده، ولی هنوز هم یاد ایام جوانی دل و جانش را گرم و روشن نگه می‌دارد.

چند سال پیش بود [۱۳۶۰] که اولین مجموعهٔ قصه و یادنوشت‌های او به نام «باغ» به بازار آمد. قبلاً «بازگشت یکه‌سوار»

[۱۳۷۰] را که ثبت خاطره‌های سینمایی اوست را خوانده بودیم؛ و «سبز پری» را در سال ۱۳۷۳، «ایستگاه آبشار» در سال ۱۳۷۸

در آمد. استقبال از او و قلم و ذهن شفاف او که خاطره‌های کودکی و نوجوانی را با جزئیات حیرت‌انگیزش به یاد و کلام می‌آورد، چنان گرم و مقبول بود که همین اواخر، ادامه آن یاد نوشته‌ها را در مجموعه تازه و دیگری به نام «بلوار دل‌های شکسته» دیدیم و خواندیم.

با یاد و به‌حرمت او، و شاید برای تازه شدن یاد و خاطرات خودمان از آن روزها و روزگار، از مجموعه‌های سه‌گانه یاد نوشته‌های پرویز دوائی، چند قصه - نوشته را در تنظیم و اجرایی گفتاری خواهید شنید. ماجرای «ختنه ممد»، برگرفته از مجموعه «ایستگاه آبشار»، اولین آنهاست.